

هر ۴ حیوان از گوشه ای :

زو و زو و زو / زوزوی باد میاد از این طرف  
شِرررر / شیرشو پس می ده از دل کوه ، آب خوشکله  
تِررررر / تَرک بده این جونتو تا مته این خاک لونه ی زنبور نشدی  
همه چی تو هم دیگس / شاخه ها مته طناب / می پیچن تو هم دیگه  
دور تا دور پُر از درخت / یه عالمه سبزه و کفش دوزک و شبنم / که مته سه تا / شَرّ /  
شَرّ / شَرّ / از سر و کول هم بالا می رن / رو هم دیگه سُر می خورن / می رن تو هم دیگه  
/

این یه فرموله ..

شیره : فرمول چیه ؟

کلّیله : یه فرموله ، مته ساختن لونه پرنه ها / با شاخه ها

شنزبه : مته خوردنه / آب که خوردی تا حالا ؟

دمنه : سبزه ، شبنم می خوره و کفش دوزک ، سبزه رو / همون سبزه که شبنم خورده بود ، همون شبنم که  
سبزه خورده

بود ، بعد سبزه کفش دوزک خورده بود ، بعدش کفش دوزک ، شبنم خورده بود و سبزه ...

( سکوت )

اینجا پُر از صداس / پُر از صدا / که تو سکوت سرسام آور و / تنوره کِشش / دست و  
پات یخ می کنه

/ ( سکوت ) ولی عادت شده ... هی ی ی ی ...

اینجا / عرق ریزون و خسته و دماغ / بعضی وقتا با یه مشّت غذای در به در /  
تاتی تاتی می کنی / می ری سمت لونه / یا شادم خونه ات / یا پیش گله ات /  
تابستونه / فصل بی حوصلگی / فصل بی خیال شدن / فصل جون کندن زیر آفتاب /  
که با صورت طلایی و پَرّه های تیز فلزی اش / داره ذوب ات می کنه / مته برف /

اینجا / زمستونه. / بهار و پاییز رو بی خیال / تو این دوتا حداکثر عاشق می شی /  
یاد جفت گیری و مثلاً عشق های زندگی ات / خوابت می کنه / خواب که نه / ذوبت می  
کنه /

انگار که هیچ وقت اصلاً وجود نداشتی رو زمین / نبودی /

دمنه : اینجا غریزه ات کار میکنه

شیره : کسی حرف قلمبه نزنه ، بسه دیگه / ما باید قصه بگیریم / خیلی واضحه / ( سکوت )  
شنزبه :

اینجا جنگله ....

---

صحنه اول

نور / جنگل ساده ی رنگی

کلیله : آی قصه قصه قصه / قصه / این قصه / قصه است /

قصه اگه قصه نبود / این قصه است / یه قصه / قصه ... قصه ، قصه که می دونی چیه ؟  
این شکلی نیس قصه / اون شکلی نیس قصه / قصه ، قصه ، یه قصه است / چون قصه داره /  
قصه می گه / قصه ، قصه داره / چون قصه قصه ، قصه داره پس قصه داره / قصه داره قصه چون  
قصه داره قصه چون قصه قصه قصه ، قصه داره ، که قصه داره قصه قصه قصه ،  
قصه داره ، که قصه داره قصه داره قصه ، قصه ، قصه ( سکوت ) قصه داره ... نون / پنیر / خیار /  
سبزی / کلم / خلاصه همه ی اینا رو داره / یه کلبه ای بود / یعنی دهی بود / بعد کلبه ای بود /  
که کنارش جنگل چند رنگ / با گلهای ناز پر رنگ ...

دمنه : فِشنگ / فِشنگ /

کلیله : می افتادن زمین / پرنده ها تو آسمون /

گله هاش نصف که نه / یک دهم هم مسخره است / کلا از بیخ / پخ پخ

کندوهاش خالی بودن / دیگه عسلی نبود / واسه شکم خرس های چاق

خوراک نبود / زن نبود / مرد کجا بود ؟ ه ه ..

غریزه ام کجا رفت ؟

دمنه : خبر داری ؟

شنزبه : بافتش و پشت کوه هم انداختش و هوتوتو

شیره : غریزه چی چیه ؟

دمنه : یه چیزی قد همون ستاره ها / تو آسمون / مته شب / آی دوره ه ه ه ...

شیره : من که چیزی ندیدم ... ستاره کجا بود ؟

دمنه : ( سایه ها را می بیند ) لعنت به هر چی درخت و سایه ی درخته / آه ه ه ه ...

شیره : هی ی ی ی ...

( سکوت )

شنزبه : مااااااااااا .....

---

صحنه دوم

صحنه ای کوچک از کاغذ و فلز . جنگل بزرگ به کلبه ای و کلبه به اصطبل تبدیل می شود .

کلیله : تو یه ده و یه کلبه توش ، یه گاوی بود به اسم شنزبه . کله اش مته تنش صد کیلو بود و دو تا شاخ رنگ دندونی رو

سرش . شنزبه یه داداش داشت به اسم نَزَبَه / که فقط فکر خودش بود /

یه روز که شنزبه از گرسنگی دیگه داشت روده کوچیکه / حمله می کرد به روده بزرگه / صدش در اومد که /

ما ما تو چرا گرسنه ات نمی شه ؟؟؟ / نزه که اول / مثل همیشه / سرش پایین بود / مته از این حیوونای لوس و

نر گفت که / من هر وقت گرسنه ام بشه / خبر می دم / به تو ربطی نداره

شنزبه که / به اصول اعتقادی و اخلاقیش / توهین شده بود / خودشو مته از این حیوون متمدنای خوشرو / که دروغ

از سر و روشن می باره ، خودشوون نمی دونن... نشون داد و گفت / ماااااااا / حیف که همخونمی / نه داداشم /

همخونه ، فقط همین . / بعد پاش رو گذاشت رو پدال گاز گلو که / ماااااااا آی مااااااا /

هی ماما کرد / آره ... لج کرده بود  
حالا چوپون پیره / زد تَنِ بچه اش / با کتک و پس گردنی / گفت که / ول کن ماسماسکو / پاشو  
برو این تیر ناحق  
خورده رو / ببر تو جنگل تا بچره

شنزبه که حال کرده بود / کلی با خودش چون دختره / یه دختر شیر زن و شجاع / سرشو داد بالا /  
نگاشو جیگرو

و گفت ... مااااا ... / خوب دردش اومد

### حالا این جوون چویون / چکار کنه ؟

می شد قدِ یه توپِ قرمزِ آتیشی / شاید نارنجی پرتقالی / بعد آب می شد / کِش می اومد توی افق /  
بعدشم می رفت /

مياد شير مي ٻره ، بعدش کجا مي ره ... کجا ڇه شڪليه ؟!

خوب دیگه / غرویم رفت و چوپون جوونه نه سرش اومد نه پاش ، نه حتی خبرش / خبرِ مرگش ...  
اینو شنزبه

گفت ... آی دل غافل / نگو که چوپون جوونه / که به هوای اینکه شب شده و الانه وینگ وینگش  
در میاد و / گله ی

دوستاش جمع می شن دورش تو باطلاق ماسماسکش / رفته کلبه پیش پیر چوپونه / که آی بابا نگاه  
، گرگه به ما

حمله کرد و شنزبه رو خورد و من برگشتم / اگه باور نمی کنی ، اینم پوزبند پاره اش ...  
بگذریم که پیر چوپونه همون شب / از درد اینکه دیگه نه شیری هست و نه گاوی / ... یخ یخ  
دیگه شب شده بود ، اونم تو جنگل / یه گاووو؟؟ /  
از همه جا صدا اومد . صدای شر شر آب / باد بلا / زوزه ی گرگه که خیلی وقته ازش بی خبرم /  
جغد /

دارکوب / اصلا صدای حرفای نا آشنای درخت و جنگلش / با شب پره ها  
شنزبه که ترسیده بود یه دفعه شروع کرد به ماما کردن

شنزبه : ماما ... مامااااا ( سکوت )

کلیله : یه دفعه جنگل ساکت شد مثه یادِ خاطراتِ قهوه ایت / آهاااا ، شنزبه دوزاریش افتاد که اگه ماما  
کنه کسی کاری

بهش نداره . بعد تندی از خودش پرسید چرا کسی کاری باهام نداره ؟ هاااا ... ماماااا ....

شیره : ( با فریاد ) دمنه !!!! ( از ترس می ترکد )

---

صحنه سوم

کلیه و دمنه : ( درون دایره )

معرفی ...

کلیله : کلیله

دمنه : دمنه ( سکوت )

فرشته های نقش دار ایرانی به پرواز در می آیند . بر رویشان آب می ریزند . فرشته های خیس را به بند رخت آویزان می کنند .

کلیله : یه روز قشنگ آفتابی / مته یه روز گرم تابستونی / تو چلشا / منو دمنه پا گذاشتیم رو زمین / دنیا اومدیم

سرِ زا ، مامان ، بابا رفتن / حالا چرا بابا هم رفت / ما نمی دونیم به هر چی می پرستی  
دمنه : روزا دمنه ، فکر می کرد دمنه که این دمنه ، دیگه کسی رو نداره دمنه / دمنه می مونه و دمنه / کلیله هم دمنه /

داداش نمی شه برات دمنه / اینو به خودش گفت دمنه / دنبال حشرات و پرنده ها دمنه / شاد و شوخ دمنه / دمنه

دوس داشت خودش بگیره و بخوره دمنه ... دمنه !  
کلیله : کلیله هم می تمرگید رو زمین / می تمرگید فکر می کرد / می تمرگید حرف می زد / می تمرگید راه می رفت /

می تمرگید می گفت با خودش / مثلاً داداش بزرگما ، تمرگیدم ؟ چیکار باید بکنم واسه دمنه که تمرگیده اون طرف؟

دمنه و کلیله : این شد که رفتیم و رفتیم تا رسیدم به یه شیر ، که وقتی شکار می کرد و تا جایی می خورد که سیر بشه /

البته بگیریم که تربیت خانوادگیش اینه / مثلاً شاه جنگل / وگرنه باید خورد تا خفه شد / نه سیرررر / خلاصه

چشم ما می خورد به غذا ... اضافه ی شیر ... حمله ... خوردیم و سیر شدیم ... غذا ... اضافه ی شیر

... حمله ... خوردیم و سیر شدیم ... غذا ... اضافه ی شیر ... حمله ... خوردیم و سیر شدیم ... غذا ...

اضافه ی شیر ... حمله ...

دمنه : این شد که فهمیدیم به ما می گن شغال  
کلیله : حیوونا می گفتن شغال اینه دیگه ( سکوت )

ما چند وقت بود غذا نداشتیم .

دمنه : شیرہ ہم دیگہ شکار نمی رفت

شنزبہ : ماااا ... مااااا ...

دمنه و کلبله : شیرہ از صدای گاوه می ترسید . چون اصلا گاوی ندیده بود تا حالا .

( شنزبہ چاق و چاق تر می شود )

---

#### صحنہ چہارم

دمنه : دمنہ خندید و گفت کہ آره شیرہ از صدای این گاو می ترسہ

کلبله : کلبلہ با تعجب گفت کہ راس می گی چند وقتہ صدای گاو می یاد !!!

دمنه و کلبله : ہر دوشون گیج و مات و گرسنہ

دمنه : دمنہ یہ دفعہ از سر جاش پرید و بہ کلبلہ گفت کہ ...

ہر چہار حیوان :

ما باید یہ کاری بکنیم .

کلبله : کلبلہ کہ فہمیدہ بود تو سر دمنہ چی می گذرہ واسش حکایت بوزینہ و نجار رو تعریف کرد ...

---

#### صحنہ پنجم

یک نفر : یہ نجار داشتہ چوباش رو می بریدہ کہ یکی از اونا تَرَک می خورہ . یہ میخ می زارہ لای ترک و می رہ

می خوابہ . یہ بوزینہ کہ داشتہ نگاش می کردہ میاد اونجا و میخ و در میارہ و دُمَش می رہ لای ترک .

جیغ می زنہ بعد نجارہ از خواب می پرہ و تا می خورہ بوزینہ رو می زنہ ...

---

#### صحنہ ششم

دمنه : خوب کہ چی ؟

کلبله : یعنی اینکه هیچ وقت ما نباید تو کار دیگران فضولی کنیم

دمنه :چرا ؟

کلیله : چون اون شیره . سلطان جنگله ... این کار رو کی یادت داده ( دمنه را می زند ) تو خیلی بدی ...  
بد ...

دمنه : من که هنوز کاری نکردم

کلیله : بد ( سکوت طولانی ) بد ...

---

صحنه هفتم

شیره : دیدم یکی جلوم واساده نفس نفس زنون که آقا شیره من نوکرتم، غلامتم و از این حرفا ؛ منم که حسابی این روزا

به هم ریخته بودم داد زدم که برو بیرون ، حوصله ندارم . دمنه که دید من عصبانی شدم ، یه دفعه از جاش بلند شد

و با خودش فکر کرد ، اگه همین الان من رو نَپَزه و نذاره رو آتیش واسه خوردن ، قافیه رو باخته .  
من همین

جوری نگاش می کردم . یه دفعه زل زد به من و آروم گفت ؛ می شه دم گوششتون یه چیزی بگم ؟  
. اولش فکر

کردم داره شغال بازی در میاره ، بعد انگاری رام شده بودم ، نمی دونم چرا ، گفتم بیا بگو . دمنه  
آروم اومد در

گوش منو گفت؛ من می دونم شما چرا می ترسین . نگاش کردم آروم و گفتم چرا اون وقت ؟ دمنه  
هم سری تکون

داد و گفت ؛ آره ، گاوه رو می گم و بعد حکایت روباه و طبل رو برام تعریف کرد ..

---

صحنه هشتم

یک نفر : یه روباه داشت تو جنگل راه می رفت که یه صدای بلند از بالای درختی شنید . رفت سمت صدا  
دید که یه چیز

کوچولو رو درخته که وقتی شاخه ها بهش می خورن صداس در میاد . گفت به به ، این که اینقدر صدا داره

حتما گوشت زیادی ام داره ولی نمی دونست که اون چیز ، یه طبل ...

---

صحنه نهم

شیره : خوب که چی ؟

دمنه : یعنی اینکه نباید از چیزی که نمی شناسی بترسی ... وای نباید ... هیچ وقت نباید بترسی ازش ... وای ... چیزی

که نمی شناسیش یعنی هنوز ندیدیش ... وای ... پس چرا باید بترسی ؟ ...  
( گلو صاف می کند ) و شیره فهمید که از چیزی که ندیده نباید بترسه . پس تصمیم گرفت که از این به بعد شجاع

باشه . دمنه هم شنزبه رو پیش شیره آورد و شیره دید واقعا راس می گه . گاو ترس نداره .  
تا اینکه دمنه دید اونا دارن به هم دیگه دست می دن ... آخ آخ آخ / می دونید چی شد ؟ / این دمنه جون ما /

یه چیزی توش تگون خورد / با خودش آروم گفت / چرا چشماشون برق می زنه ؟ / چرا وقتی دست دادن / شیره /

اخماس وا شد و / یه لبخندی زد ، / انگار که یه دوست دیده / یه دوست قدیمی که سالهاست / ریختشو صاف و

تمیز / شفاف و روشن / ندیده ... ( در ادامه ) یعنی باید یه استخوان درشت برداشت و با سرش گرد و سفتش ،

محکم کوبید تو فرق زمین / تا از وسط جر بخوره / پاره بشه / این زمین چرا فحش نمی ده ؟؟؟  
زوزه بکش مته

سگ تا از وسط شر نخوردی / یالاااااا ... ( در ادامه ) این جووری شد که دمنه ی شغال حسادت کرد . روزها پشت

سر هم گذشت و شنزبه بیش تر از دیروز با شیره دوست و نزدیک تر می شد .

کلیله : دمنه هر روز می تمرکید گوشه ای ، کنج یه درخت و نگاه می کرد / به همه ، به حیوونا / شده بود  
برا خودش

یه پا وزیر / وزیر آقا شیره / ولی چه فایده ؟

( دمنه در پی رسیدن به کلیله و کلیله دور و دور تر . )

دمنه : ( با فریاد ) فهمیدم چکار کنم ... شیره باید گاوه رو بخوره کلیله ...

(کلیله ی کوچک شده بر روی صندلی کوچکش می نشیند )

کلیله : دمنه سر گردون و تنها / این روزا فکر می کرد / دیگه هیچ کسی نبود / که بهش غر بزنه /

یه کلیله بود / اونم که رفت ...

رفت پیش شیره / گفت سلام / شیره سری تکون داد و با بی محلی گفت بهش / سلام دمنه ... چی  
شده ؟ /

گفت سلامتی ولی انگار تو جنگل سر و صدایی شده ، شما نشنیدین ؟ / خبریه ؟ / شیره با تعجب  
پرسید / نه چی شده ؟ حتما کسی مرده / شایدم جفت گیریه /

دمنه کلام شیره رو برید که / تو جنگل شایعه شده ، شنزبه گفته که اگه شیره از من نمی ترسه پس  
چرا نخوردتم ؟

اون ازم می ترسه ، من خودم کارخونه ی شیرم بابا ... / شیره شاخش دراومد / دمنه ادامه داد که /  
یه دفعه اومد

پیش ، گول نخوری / اگه اومد و خم شد و دوتا سُمشو کوبید زمین / بدون می خواد حمله کنه  
از اون طرف رفت پیش شنزبه / گاو پیشونی سفید و محبوب جنگل که / چه نشستی ، آقا شیره میگه  
/

این گاویه پررو شده / فکر می کنه کسیه اومده کنار من شیر زد زمین /  
شنزبه یه نیم متر شاخ داشت / نیم متر دیگم اومد روش و گفت / خوب حالا می رم پیشش می گم  
همش چاخانه /

دمنه که فهمید نقشه اش گرفته گفت ، فردا بیا ، الان نمی شه ... فردا، اول بدون حرف ، جلو اقا  
شیره خم می شی و

دوتا سُم می کوبی زمین ، تا آقا شیره بفهمه که تو دوستشی نه دوست دشمنش .

فردا صبحش ، آقا شیره که منتظر واساده بود / پرسید از دمنه که / شنزبه این جوری نبود . شاید  
دارم اشتب

می کنم . دمنه که دید آقا شیره داره چهار تا پاش سست می شه / سر کرد تو گوشش و آروم  
جوابشو داد ؛ /

حیوونا فصلی ان / عوض می شن / گاوا تو زمستون از بی غذایی رم می کنن  
آقا شیره گفت آخه / دمنه پرید وسط که / درسته زور نداره ولی شاخ مته دندونش / می تونه از رو  
زمین /

بکنتت / شیره پوزخندی زد و گفت / ه ه ...

---

صحنه دهم

شیره : اون اومد و من خوردمش.

شنزبه : من رفتم و اون ، خوردم .

( شنزبه در شیره حل می شود )

شیره : ( با فریاد ) دمنه !!!

تاریکی

---

صحنه یازدهم

نور- گوینده ی قصه شب رادیو تکرار می کند " یکی بود یکی نبود " . چهار حیوان این جمله را تمرین  
می کنند . در انتها ، ناتوان رو به تماشاگران می گویند : " یکی بود یکی نبود " .

---

صحنه دوازدهم

فقط دمنه هست و هست . می نشیند . شیره کوچک شده بر روی دستش و درون رختخوابش بی قرار است  
.

دمنه : چیزی نیس ... کابوس دیدین ... این چیزا زیاده ، همه جا پیدا می شه / خواب دیدین

( شیرہ می خوابد )

( حیوانات بر روی بدن دمنہ گاہ راہ می روند ... گاہ می دوند و گاہ می خوابند )

دمنہ : اولاش آی خوشحال بودم / می شنستم کنج یه درخت / حض می بردم / حال می کردم /

یه شغال از اون پایین جنگلیاش / شدہ الان واسہ ی خودش یه پا وزیر

اولا تحویل می گرفتن /

ہمہ ی حیوونا / از جلوم رد می شدن / سلام می کردن / منو جزو حیون حساب می کردن /

بعد ہا ہم تحویل گرفتن /

ولی من جزو حیوونا نبودم دیگہ /

یہ گوشہ ، کنج یه درخت / میشنستم و زل می زدم ... ہہ ... من زل می زدم / فکر می کردم / زل

میزدم / فکر می کردم /

ہمہ جا / دیگہ برام تازہ نبود / گرم نبود / سرد نبود / ہیچی نبود /

اون وقت می دیدم / کہ چقدرررررر / ( سکوت ) تنہام ... / ( سکوت )

خفہ شید / گم شید برید / ( حیوانات فرار می کنند ) ( سکوت )

من بدم ؟ / ( سکوت )

کجام بدہ ؟ چی چیم بدہ ؟ من اینم / شغال م م م ... /

چون شغال ، من بدم ؟ / من کہ از اول بد نبودم / اینقدہ ناز بودم م م م کہ نگو /

وقتی من و کلیلہ پا گذاشتیم رو زمین / یعنی دنیا اومدیم /

مامان و بابا سر زا رفتن / نمی دونم چرا بابام رفت ؟! /

من بودم و / کلیلہ جون / کہ تو ہمہ شغالا / رنگشو پوستش حرف نداشت /

بازی می کردیم با ہم / گاہی من پوستشو گاز می گرفتم / می زدش زیر خندہ کہ / فقط ہمین ؟ این

کہ درد ندارہ /

دندونام تیز تیز / پوست اون سفت و قوی / واسہ ہمین درد ندارہ ہ ہ ہ ...

چون اون شغالہ ، مٹہ من / شوخی من شغالیه / اینجوریم /

نہ مٹہ تو ، نہ حتی تو / نہ فیلی جون / نہ حتی تو / زرافہ جون /

تو فیلی / تو دندون نداری / یعنی داریا / ولی اون دراز آج . / اگہ بخوای شوخی کنی / با خرطومت

/ می زنی تو /

سر داش کوچیکه ... / تو شوخیت فیلیه ه ه ه ه ...  
ما فرق داریم ؟ چه فرقی ؟ بگو / یالا بگو و و و و ...  
مگه شما ها با هم فرق ندارین ؟ پس فرقی بین فرقای ماست ؟!!!!  
جمع کنید لنگتونو ، حالم رو دارین بد می کنین / یه مشت جوجه ، یه مشت بی مخ خنگ /  
من بدم؟؟؟ شما از سگ خونگیم اهلی ترین / اهلی ترین ... حار ترین ... گمشید یه جایی بمیرید / یالا  
همه . /

برید پی غذا / پی جفت گیریتون ... پی غریزتون ؟؟؟  
می دونین غریزه یعنی چی ؟  
مته یه ستاره شده / رفته تو آسمون / مته اون شب تو دل تنگ زمستون /  
آخ که چقدررررر ... زمستونه ه ه ه ... بد زمستونه ه ه ه ...

---

صحنه سیزدهم

غروب  
شیره خوابیده . شنزبه ی حل شده به سمت خورشید کش می آید ، بر روی تپه می نشیند به تماشای  
غروب .  
شنزبه : رفت و نشست / مته همیشه /  
به خورشید قشنگ نگاه می کرد / که داشت گرد میشد قد یه توپ / یه توپ قرمزی / شایدم  
نارنجی / پرتقالی /  
بعد آب می شد / کش میومد توی افق /  
آرزو می کرد کاش مته آفتاب ، هم می رفت شرق ، هم می رفت غرب . / دوس داشت بدونه /  
وانتی که میاد  
شیر می بره / بعدش کجا می ره ؟ ... ( سکوت )  
کجا چه شکلیه ؟

---

صحنه نتیجه گیری

کلیله با تاج شیر جلو می آید .  
کلیله : خوب بچه ها جون ، سالها گذشت و من سرم تو لاکم بود و بی سر و صدا گوشه ای افتاده بودم  
زندگیمو می جوریدم  
. بهار ، تابستون ، پاییز ، زمستون و دوباره بهار رو دیدم . جنگل زیر دست شیر و دمنه آوم و در  
صلح و صفا  
زندگیشو کرد . ولی هیچ وقت این حکایت رو فراموش نمی کردم ... حکایت مرغ ماهی خوار و  
برکه ی پر ستاره ...

---

صحنه پایانی

تاج به همراه توپ های بادکنکی شکل به پرواز در می آید .  
یک نفر : یه مرغ ماهی خوار یه شب زمستونی تو یه برکه کلی ماهی نقره ای دید . پرید تو برکه و هرچی  
نُک زد نتونست بگیردشون . تا اینکه یه دفعه ماهیا رفتن و بارون گرفت ... از اون به بعد روزا  
می خوابید و شبا منتظر اونا می موند . ولی اونا هیچ وقت نیومدن . یه روزم از گرسنگی از حال  
رفت و افتاد ته برکه و مُرد . زمستون تموم شد و آسمون بی ابر و پر ستاره، برکه رو پر کرده بود  
از

ماهیای نقره ای.

( فرشته های نقش دار ایرانی چروکیده شده اند )

( گوینده ی قصه ی شب رادیو قسمتی از یک قصه را پشت سر هم تکرار می کند . )

پایان

۹۴/۱۰/۳۰

T : ۰۰/۵۳

